

خدا جون سلام به روی ماهت...

این سه کارآگاه ۱:  
جزیره‌ی جمجمه



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

# این راه کار آگاه

جزیره جمجمه

زک نوریس | مریم حیدریان

سرشناسه: نوریس، زاک  
Norris, Zack

عنوان و نام پدیدآور: جزیرهی جمجمه / نویسنده: زک نوریس؛ مترجم: مریم حیدریان.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

فروست: این سه کارآگاه! ۱.

شابک: دوره: ۹-۷۷۱-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸؛ ۲-۷۷۰-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The Secret of Skull Island, 2011.

موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.

موضوع: American fiction -- 21st century

شناسه‌ی افزوده: حیدریان، مریم، ۱۳۷۰ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PS۳۶۲۳

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۵۵۴۷۴

۷۱۲۸۳۰۱



انتشارات پرتقال

این سه کارآگاه ۱: جزیرهی جمجمه

نویسنده: زک نوریس

مترجم: مریم حیدریان

ناظر محتوایی: آزاده کامیار

ویراستار ادبی: دلبر یزدان‌پناه

ویراستار فنی: زهره حیدری - زهرا فرهادی‌مهر

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: گیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۷۰-۲

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: اندیشه‌ی برتر

صحافی: تیرگان

قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

تقدیم به دَشیل و فیلیپ  
زن

تقدیم به مامان، بابا  
و  
هادی  
که تمومِ زندگی م هستند.  
م.ح



## فصل اول

رئیس خوشحال نبود، برای همین دار و دسته‌اش دل‌ودماغ نداشت. او عصبانی بود. همه می‌دانستند عصبانیتش خطرناک است؛ چون ممکن بود ناراحتی‌اش را سر هرکسی خالی کند.

سردسته‌ی گروه در سایه ایستاده بود و گوش‌هایش را سفت چسبانده بود به گوشش. دلش پیچ می‌خورد. با شنیدن حرف‌های رئیس نگرانی و ترسش تبدیل شد به خشم و دل‌خوری. باز رئیس بهش زخم‌زبان زد.

رئیس غرغرکنان گفت: «تو مسئول این کار بودی. همه‌چی خراب شده، بوبو! معامله‌مون به هم خورد. پولم از دست رفت.» با حرص گفت: «ازت ناراضی‌ام. می‌خوام خوشحالم کنی!»

بوبو اعتراض کرد: «بین رئیس! یهویی شد. از کجا باید می‌دونستم؟ تقصیر من نبود که...»

رئیس گفت: «بهونه‌ی الکی نیار، بوبو. همیشه باید بدونی چی به‌چییه.» بعد نفس عمیقی کشید. بوبو زهرخند روی صورت رئیس و بوی گند سیگارش را تصور کرد. از طرز حرف زدن و رفتار رئیس بدش می‌آمد؛ از اینکه همه مجبور بودند «رئیس» صدايش بزنند.

با خودش فکر کرد: از همه‌ی افراد گروه باهوش‌ترم. حتی شاید از خود رئیس هم!

رئیس زیر لب خنده‌ی چندش‌آوری کرد: «می‌خوام این مسئله رو بی‌سروصدا تموم کنی. هیچ‌کس شک نمی‌کنه که تو کی هستی. هیچ‌کس نمی‌دونه چی شده. کسی دنبال گنج دزدهای دریایی نیست. بعدش هم نمی‌خوام کسی بو بیره و گیر قانون بیفتم.»

بوبو بی‌اختیار گفت: «حواسم جمعه. نقشه‌م آماده‌ست...»

رئیس داد زد: «خفه شو، ابله! نمی‌خوام چیزی درباره‌ی نقشه‌های زیرکانه‌ت بشنوم. کاری رو که گفتم بکن. مطمئن شو که برای نقشه‌ی اصلی مون مشکلی پیش نیاد.» بعد، بی‌خداحافظی، گوشی را قطع کرد.

بوبو دستش را مشت کرد. دلش نمی‌خواست کسی بهش دستور بدهد یا با لقب بد صدایش بزند.

زیر لب گفت: از کار کردن واسه این یارو متنفرم... باید روی پای خودم وایستم و حالش رو جا بیارم.



## فصل دوم

چشم‌های قهوه‌ای کودی کارسون<sup>۱</sup> از تعجب گرد شد، گفت: «طبق افسانه‌ها، تو جزیره‌ی کالورا<sup>۲</sup>، روح یه دزد دریایی هست که مخفیگاهش اونجا بوده.» سرش را از لپ‌تاپ بلند کرد و به اوتیس، برادر دوقلوی دوازده‌ساله‌اش، نگاه کرد. اوتیس درست شبیه خودش بود.

اوتیس بدون اینکه سرش را از کتابِ چطور یک دروغ‌گو را تشخیص دهیم بلند کند، یک دسته موی قهوه‌ای را از صورتش کنار زد. بینی کک‌ومکی‌اش چین افتاد. شانه بالا انداخت و گفت: «من که به روح اعتقادی ندارم. بار اولت که نیست. چپ می‌ری، راست می‌آی می‌گی: روح، روح، روح، روح!» دستش را دراز کرد و گوشِ دود<sup>۳</sup>، گربه‌ی طلایی‌اش، را خاراند. دود برای تشکر دمش را بالا و پایین کرد. طوطی‌شان، پالی<sup>۴</sup>، با دیدن این صحنه جیغ زد: «من هم ناز کن، من هم ناز کن...»

ری لی<sup>۵</sup>، دخترعمه‌ی محبوب دوقلوها، گفت: «ساکت شو، پرنده!» ری بهترین دختری بود که دوقلوها می‌شناختند. ولو شده بود روی زمین و روزنامه پهن کرده بود جلوی خودش. خانه‌ی ری توی خیابان گلدِ استریم<sup>۶</sup>

---

1. Cody Carson

2. Calavera

3. Dude

4. Pauly

5. Rae Lee

6. Cold Stream Lane

نزدیک خانه‌ی کارسون‌ها بود. برای همین بیشتر وقتش را با آن‌ها می‌گذراند. کارسون‌ها در درویل<sup>۱</sup>، شهرکی کوچک در شمال نیویورک، زندگی می‌کردند. هایدن کارسون<sup>۲</sup>، پدر دوقلوها، از نقاش‌های معروف بود. هایدن، قبل از مشهور شدن، در خانه‌ای روستایی زندگی می‌کرد و هنوز هم همان‌جا بود. هنگامی که به این خانه آمدند مادر دوقلوها هنوز زنده بود، اما وقتی پسرها خیلی کوچک بودند او را در تصادف رانندگی از دست دادند.

ری موهای کوتاه مشکی‌اش را تکان داد و با اخم گفت: «خب، راستش مطمئن نیستم روح وجود نداشته باشه. درباره‌ی جاهایی که روح توشون می‌ره و می‌آد افسانه زیاده. ولی هنوز نمی‌دونم راسته یا دروغ؟»

آقای کارسون سرش را از دفتر طراحی‌اش بلند کرد. ریز خندید و گفت: «شاید روح دزد دریایی باعث شده خاله ایدت<sup>۳</sup> همه‌ش تو دردسر بیفته. فردا که رسیدیم جزیره، می‌ریم اونجا رو می‌بینیم.» خاله ایدت خواهر مادر بزرگ بچه‌ها بود اما همه خاله صدایش می‌کردند. خاله توی جزیره کالورا وسط دریای کارائیب<sup>۴</sup> مسافرخانه باز کرده بود اما از همان ابتدا با دردسرهای جورواجوری روبه‌رو شده بود.

تقریباً هر روز از راه دور تماس می‌گرفت و از مشکل جدیدش شکایت می‌کرد: «انگار افتادم رو دور بدشانسی.»

کودی پرسید: «راستی، از خاله ایدت چه خبر؟»  
آقای کارسون گفت: «مثل همیشه! همه‌چی می‌شکنه، آب گرم قطع می‌شه، و از این جور چیزها. فکر می‌کنی روح دزد دریایی مقصره؟»

کودی گفت: «همه‌چی از این روح‌ها برمی‌آد. شاید می‌خواد قلمروش رو پس بگیره.» سپس سرش را چرخاند، رو کرد به همه و گفت: «همچین روحی ممکنه بدقلق بشه و کارهای ترسناکی بکنه!»

---

1. Deerville

2. Hayden Carson

3. Edith

4. Caribbean



ری چپ‌چپ نگاهش کرد. پوزخند زد: «از گاه کوه درست نکن!»  
اوتیس گفت: «الکی پیازداغش رو زیاد می‌کنه. هی حرف می‌زنه!»  
آقای کارسون گفت: «شروع یه کار جدید، آسون نیست. از من می‌پرسی  
هرکسی که یه جای جدیدی رو باز می‌کنه، ممکنه مجبور بشه با همچین مشکلاتی  
دست‌وپنجه نرم کنه.» بعد دفتر طراحی‌اش را ورق زد و نقاشی را از سر گرفت.  
کودی گفت: «کالاورا یه کلمه‌ی اسپانیاییه؛ یعنی جمجمه. پس واقعاً اونجا  
جزیره‌ی جمجمه‌هاست. می‌گن اون دزد دریایی یه جمجمه روی سینه‌ش  
طراحی کرده بوده. طرح‌های دزدهای دریایی معنی داره!»

اوتیس زل زده بود به صفحه‌ی کتابش. گفت: «بله... بله... هزار بار  
گفتی!» کودی خواند:

«یه گربه‌ی خیس

خندید به اوتیس

آهای بلندگیس

پسر خسیس

دیگه تو این دیس

اصلاً غذا نیس

تهش رو تنهایی

خودم زدم لیس.»

عاشق این شعر بود و از هر فرصتی برای خواندنش استفاده می‌کرد.  
اوتیس گفت: «باز این حرف زد! شوخی‌ها ت کهنه و بیات شده‌ان!» اوتیس  
و کودی عاشق کلمه‌بازی بودند و خیلی دوست داشتند سربه‌سر هم بگذارند.  
کودی هنوز به شوخی خودش می‌خندید: «خب، حالا یه چیز تازه بگم!  
شایعه شده بلک هارت، همون دزد دریایی، گنجش رو تو جزیره قایم کرده  
اما یادش رفته اون رو کجا گذاشته! برای همین می‌آد دنبالش بگرده! اگه

بقیه‌ی دزدهای دریایی دنبال گنج اون بگردن، با شمشیرش می‌ره سراغشون. بعضی‌ها قسم می‌خورن که اون رو دیده‌ان و صداش رو شنیده‌ان! چشم‌هایش درخشید: «عالیه. شاید وقتی رفتیم جزیره، بتونیم ببینیمش حتی شاید ما رو ببره پیش گنجش...» سپس اخم کرد و گفت: «البته تو افسانه‌ها این‌طور اومده که هرکسی بخواد بره سراغ گنجش، پخ‌بخ.»

ری گفت: «آخه وقتی خودش نمی‌تونه گنج رو پیدا کنه چطور می‌تونه تو رو ببره پیشش!»

اوتیس خندید. «آره خب، تابلوئه!»

کودی اخم کرد: «آره، فکر کنم راست می‌گی.» اخمش از هم باز شد: «شاید وقتی اونجاییم، پیداش کنه.»

اوتیس آه بلندی کشید و گفت: «کودی! بزرگ شو! روح کدومه؟ گنج دزد دریایی کجا بود؟»

کودی گفت: «خودت هم خوب می‌دونی که گنج دزدهای دریایی پیدا شده. نکه‌هایی از گنج کاپیتان کیدا<sup>۱</sup> تو جزیره‌ی گاردینر<sup>۲</sup> نیویورک، زیر خاک پیدا شده. قبل از اینکه چیزی درباره‌ی کاپیتان کید بخونم اصلاً اسم جزیره‌ی گاردینر به گوشم هم نخورده بود.»

اوتیس گفت: «بله می‌دونم، ولی جدی جدی به ارواح اعتقاد داری؟»

کودی گفت: «آره. همون‌طور که ری گفت درباره‌ی جاهایی که ارواح تسخیر کردن افسانه زیاده. تازه توی تلویزیون برنامه‌ی شکار ارواح رو نشون می‌دن.»

اوتیس با لحن تمسخرآمیزی گفت: «این‌ها همه‌ش خالی‌بندیه. تا حالا به عقلم نرسیده که چیزی پیدا نکردن.»

آقای کارسون دفتر طراحی‌اش را بلند کرد تا نگاهی به نقاشی‌اش بیندازد. رو کرد به کودی گفت: «خب. اگه روح دزد دریایی اون طرف‌ها چرخ می‌زنه،

---

1. Kidd

2. Gardiner

ممکنه وقتی می‌ریم دیدن خاله ایدت ببینی ش. می‌خواستم زودتر بهت بگم. مسافرخونه درست جایی بنا شده که، سال‌ها پیش، اون دزد دریایی زندگی می‌کرده. صد سال قبل از اون هم مزرعه‌ی نیشکر بوده و بخشی از یه عمارت خیلی بزرگ.»

کودی نفس عمیقی کشید و گفت: «محشره!»

اوتیس گفت: «خب. جالبه ولی هنوز هم به ارواح اعتقاد ندارم!»  
از صدلی‌ای که نزدیک آن‌ها بود صدای خِش‌خِش روزنامه آمد. ماکسیم چترتون<sup>۱</sup> آرام گفت: «تیترو روزنامه‌ی امروز چیه؟ فقط جرم و جرم و جرم...»  
از پشت روزنامه به بقیه نگاهی کرد و لبش را وُرچید.

ماکسیم مرد دنیادیده و محترمی بود و دوست و یاور همیشگی خانواده‌ی کارسون. دستیار آقای کارسون بود و مسئول برگزاری نمایشگاه‌ها و انجام تبلیغاتش. نظارت بر امور منزل هم بر عهده‌ی ماکسیم بود. نگاهی به صفحه‌ی اول روزنامه انداخت و گفت: «دوتا سرقت بانک توی مرکز شهر منهن<sup>۲</sup>.»  
سپس عینک باریکش را تکانی داد و گفت: «درباره‌ی اون تبهکار لاس‌وگاس، مویی کلیبز<sup>۳</sup>، هم نوشته. باز هم عکسش توی روزنامه‌ست. انگار مهمونی تو یکی از هتل‌هاشه.»

روزنامه را کنار گذاشت. عکس مرد چاق و قدکوتاه و طاسی بود که دست‌به‌سینه ایستاده بود. انگشتی بزرگ، شبیه نعل اسب، در انگشت کوچک یکی از دست‌هایش بود. دور گردنش زنجیری با آویز طلای کارت بازی خودنمایی می‌کرد. ایستاده بود جلوی یکی از هتل‌هایش، درست زیر تابلوی چراغ‌دار **مارمولک گکو**<sup>۴</sup> که اسم آنجا بود.

ماکسیم زیر لب گفت: «کلیبز مریض!» بعد به عکس اشاره کرد: «تو همه کاری دست داره. از قاچاق و دزدی بگیر تا جعل مدرک و هرچی که فکرش

1. Maxim Chatterton

2. Manhattan

3. Moe Kleese

4. Laughing Gecko

رو بکنی. ولی هنوز نتونستن هیچ‌کدوم از جرم‌هاش رو ثابت کنن. تعجبی نداره که جشن گرفته!»

اوتیس به روزنامه نگاه کرد و گفت: «این همون مرده‌ست که دیشب اخبار نشونش داد. قیافه‌ش رو یادمه، چون اصلاً تو چشم‌های خبرنگار نگاه نمی‌کرد. تو کتاب هم نوشته آدم‌های دروغ‌گو، از ترس، تو چشم طرف مقابل نگاه نمی‌کنی.»  
ری دست‌به‌سینه ایستاد: «اوتیس! این کتاب آخرش تو رو دیوونه می‌کنه. هرجا می‌ری دروغ‌گوها رو می‌بینی. وقتی یه چیزی برات جالب می‌شه دیگه شورش رو درمی‌آری.»

اوتیس گفت: «نه‌خیرم!»

کودی گفت: «راست می‌گه! چند ماه پیش گیر داده بودی به سنگ! تموم فکر و ذکرت سنگ‌ها بودن. قبل اون هم حشرات! مثل گنه می‌چسبی به یه موضوع! از این به بعد لاید می‌گی هرکی پاش رو تکون بده یا دماغش رو بخارونه دروغ‌گوئه!»

اوتیس با اخم گفت: «اولاً گه قضیه‌ی حشرات تقصیرِ ری بود که گفت: 'هر سوسکی حشره‌ست ولی هر حشره‌ای سوسک نیست' من هم دیگه رفتم تو فکرش. بعدش هم خودت که بدتری همه‌ش می‌گی گنج و دزد دریایی!»  
کودی با حاضر جوابی گفت: «نه به بدی تو! تو همیشه یه چیزی ت می‌شه.»  
اوتیس دهن‌کجی کرد و ادای کودی را در آورد: «پور پور ... زِر زِر ...»  
ماکسیم با جدیت گفت: «بس کنین دیگه!»

سپس روزنامه را برداشت و تکان داد: «باز هم از خلاف‌کاری‌ها نوشته. اون کلاهبردار هنوز آزاده. هووووم... نوشته زن گرفته؛ یعنی زنش هم مثل خودش خلاف‌کاره؟ تا حالا دو بار مردم ساده رو گول زده و موزه‌ی هنرهای مدرن رو فروخته بهشون!» بعد نگاهی سرسری به مقاله انداخت و گفت: «حالا برای خودش یه اسم جدید دست‌وپا کرده. بیست‌تا اسم مستعار داره. هر بار خودش رو جای یکی جا می‌زنه: فروشنده، وکیل، دندون‌پزشک. وای این رو

گوش بدین: یه نفر از موزه نقاشی دزدیده.»  
آقای کارسون که در سکوت طراحی می‌کرد، سرش را بلند کرد: «از تابلوهای  
من که نبوده؟»

«نه... نه... وَن گوگ<sup>۱</sup> بوده.»

کارسون نقاشی را از سر گرفت و گفت: «وحشتناکه. فکر کن! درویل فقط  
چند ساعت از نیویورک فاصله داره، اما انگار دوتا دنیای کاملاً متفاوتن!»  
آقای کارسون عاشق سفر رفتن بود و منظره‌های جورواجوری را طراحی  
کرده بود. از توسان<sup>۲</sup> گرفته تا توکیو<sup>۳</sup>. دوست داشت زودتر همراه خانواده‌اش  
به جزیره‌ی کالورا برود. کالورا آن‌قدر کوچک بود که توی بیشتر نقشه‌ها  
حتی اسمی هم ازش نیامده بود و به‌خاطر همسایگی با جزیره‌ی بزرگ‌تر و  
پیشرفته‌تری به نام تاکاینو<sup>۴</sup> کوچک و بی‌اهمیت جلوه می‌کرد.

صدای جیغی توی فضا پیچید: «غلت بزن.»

گوش دود تیز شد. افتاد و قِل خورد.

طوطی خندید: «هااهاااااا.»

دود ناله‌ای کرد و نگاه خشمگینی به پالی انداخت. دوباره دراز کشید.  
اوتیس ادامه‌ی کتابش را می‌خواند و کودی هم در اینترنت اطلاعاتی را  
درباره‌ی جزیره‌ی کالورا جست‌وجو می‌کرد. ری هم روزنامه می‌خواند که یکهو  
به نفس نفس افتاد. رنگ از صورتش پرید. گفت: «یه گروه حمله کردن به  
جمال میسون<sup>۵</sup>. توی هالیوود بوده و داشته امضا می‌داده که چندتا از طرفدارهاش  
دیوونه شدن و بهش حمله کردن. محافظ‌های شخصی‌ش سوار ون کردنش و  
از اونجا دور شدن.»

جمال میسون ستاره‌ی چهارده‌ساله‌ای بود که هر بچه‌ی بالای چهار سال

---

1. Van Gogh

۲. Tucson؛ شهری در ایالت آریزونا، آمریکا

۳. Tokyo؛ پایتخت ژاپن

4. Tacayno

5. Jamal Mason

فیلم‌هایش را دنبال می‌کرد. جمال، در مجموعه فیلم‌های اکشن - ماجراجویی، نقش کارآگاهی جوان و فوق‌العاده را بازی می‌کرد. جدیدترین فیلمش هم طلسم اژدهای سبز<sup>۱</sup> بود.

ری، برعکس پسردایی‌هایش، فیلم‌های کمدی و درام را به فیلم‌های رمزآلود یا اکشن ترجیح می‌داد، مگر اینکه بازیگرش جمال میسون می‌بود. دوقلوها حدس می‌زدند ری به خاطر جمال اینجور فیلم‌ها رو دوست داره اما ری همیشه انکار می‌کرد.

کودی گفت: «مطمئنم جمال اصلاً نترسیده.» و دوباره مشغول خواندن مطالبی درباره‌ی جزیره شد.

ری از جایش بلند شد: «باید برم خونه و برای سفر آماده بشم. خیلی خوشحالم که مامان و بابا اجازه دادن باهاتون بیام. فردا صبح می‌بینمتون.» همه با ری خداحافظی کردند. بعد، پسرها رفتند که بخوابند چون باید صبح زود برای کلاس کاراته بیدار می‌شدند. بعد از کلاس هم قرار بود دسته‌جمعی به جزیره‌ی کالورا بروند.

اوتیس توی راه‌پله به کودی گفت: «وقتی رفتیم اتاقمون سمت خودت رو تمیز کن!»

کودی با دست آرام برادرش را هل داد و گفت: «هروقت تو تمیز کردی من هم می‌کنم!» دوقلوها همیشه سر اینکه کدامشان شلخته‌تر است با هم بحث می‌کردند. هر دو می‌دانستند این جروب‌بحث‌ها شوخی است و هر دو به یک اندازه نامرتب‌اند.

کمی بعد، هر دو در رختخواب دراز کشیده بودند. اتاق همچنان شلخته بود و پسرها درباره‌ی سفر حرف می‌زدند. هر دو از اینکه آنجا اینترنت و شبکه‌ی تلفن همراه ندارد، ناراحت بودند.

«ولی خب، می‌تونیم بریم شنا و جزیره رو بگردیم. من اسکیت‌بُردم رو با

---

1. The Curse of the Green Dragon

خودم می‌آرم. می‌خوام اون قدر تمرین کنم که بتونم حرکت صدوهشتاد درجه‌ای<sup>۱</sup> رو بززم؛ اما...»

کودی نیم‌خیز شد. گفت: «یعنی می‌خوای اسکیت‌بُردت رو بیاری؟ من هم دوست دارم بیارم، ولی اونجا وسط دریای کارائیبه. گمون نکنم برای اسکیت‌سواری جای زیادی داشته باشه.»

اوتیس گفت: «شاید.» و انگشتش را به علامت هیس برد جلوی دهانش. پشت در اتاقشان، پدر آرام با ماکسیم حرف می‌زد. پسرها به‌سختی متوجه حرف‌هایشان می‌شدند.

آقای کارسون گفت: «خودت می‌دونی خاله ایدت از چیزهای الکی نمی‌ترسه.» ماکسیم گفت: «می‌دونم، می‌دونم. ولی پیش می‌آد دیگه. حالا واقعاً نگران بود؟»

آقای کارسون گفت: «آره. نمی‌خواستم جلوی پسرها چیزی بگم ولی خیلی خیلی نگران بود. چلچراغ توی سالن انتظار افتاده. کسی آسیب ندیده، ولی...» سپس نچ‌نچ کرد.

ماکسیم پرسید: «اتفاقی بوده یا کسی از قصد اون رو انداخته؟» «خاله می‌گفت اول فکر کرده اتفاقیه، ولی بعدش یه نفر گل و گیاه باغچه‌ش رو خراب کرده.»

«خب، شاید کار حیوونی چیزی باشه؟»  
«جزیره فقط پرنده، قورباغه، ایگوانا<sup>۲</sup> و مارمولک گکو داره. فکر نمی‌کنم کار اون‌ها باشه! آخه نمی‌تونن برن توی باغچه و کلاً همه‌چی رو نابود کنن.»  
«خب، ممکنه اهالی سگ داشته باشن. مگه نه؟ شاید سگه آزاد بوده و رفته توی باغچه.»

«آره. حق با توئه. بهش فکر نکرده بودم.»

---

۱. pop shove-it: حرکتی در اسکیت‌بازی که در آن اسکیت زیر پا چرخش ۱۸۰ درجه‌ای دارد.

۲. iguana: نوعی بزجه

مردها حرفشان را قطع کردند. صدای پا کمتر شد و از درِ اتاق دور شدند.  
کودی گفت: «عجیبه! شاید افتادن چلچراغ تصادفی نبوده. تو مسافرخونه  
اتفاق‌های زیادی افتاده...»  
اوتیس آه کشید و گفت: «می‌خوای بگی کار روح دزد دریایی بوده؟ من  
که می‌گم خاله ایدت الکی می‌ترسه و نگرانه.»  
اما اوتیس اشتباه می‌کرد. توی مسافرخانه‌ی جزیره‌ی کالورا چیزهای  
نگران‌کننده‌ی زیادی وجود داشت.